# فقه برای مدل‌سازی بهینه نیازمند عرفان است

## گفت‌وگو با حجت‌الاسلام‌والمسلمین عبدالحمید واسطی

**در نگاه اول شاید کمی عجیب به نظر برسد که وقتی از مدل‌سازی برای جامعه صحبت می‌کنیم، پای عرفان نظری را هم به آن باز کنیم؛ اما عبدالحمید واسطی که از شاگردان به‌نام آیت‌الله سید محمدحسین تهرانی به‌شمار می‌رود، نه تنها از نقش عرفان در مدل‌سازی می‌گوید، بلکه تأکید می‌کند در مدل‌سازی عرفان نیازمند فقه و فقه نیز نیازمند عرفان است. واسطی مدیر تحقیقات و عضو «مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام» (طراحی سیستم‌های دینی) در مشهد است، بیشتر با کتاب معروفش به نام «نگرش‌های سیستمی به دین» شناخته می‌شود. وی که از مدافعان عرفان ابن‌عربی به مثابه عرفان ناب اسلامی است، پاسخ پرسش‌های ما را درباره چگونگی نقش‌آفرینی عرفان برای مدل‌سازی کلان این گونه داده است:**

**عرفان اسلامی به‌مثابه یک دانش، چه جایگاه و نقشی در شبکه کلانِ دین و ارائه تصویری سیستمی از دین به‌منظور ساختاردهی به برنامه‌ریزی‌های اجرایی دارد؟**

عرفان، علم معادلات خلقت است و زیرساختی‌ترین روابط را که کیفیت تجلی «وحدت الهی» و ظهور «مخلوقات و کثرات» است، توصیف و تبیین می‌کند و نحوه روابط میان مراتب مختلف عوالم هستی را عرضه می‌نماید. هویت «دین»، تشریع منطبق بر تکوین است و از لوازم آن، تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعیه است؛ لذا علومی که سازه هستی و خلقت را ترسیم می‌کنند، بالخصوص اگر تا پایین‌ترین لایه وجودی در عالم ماده نفوذ کنند، بیشترین افق دید را در نگرش سیستمی و شبکه‌ای به دین فراهم می‌نمایند.

**آیا اساساً عرفان نظری چنین ظرفیتی را دارا است که روشی برای مدل‌سازی ارائه دهد؟ ممکن است گفته شود منبع عرفان، کشف و شهود است؛ در نتیجه چگونه می‌توان از چنین دانش شهودی که گزاره‌ها را شخصی می‌کند، منطقی تعمیم‌یافته برای مدل‌سازی استخراج نمود؟ اساساً در علوم اسلامی چه دانشی ظرفیت مدل‌سازی برای پیشرفت اسلامی را دارد؟**

پاسخی که در کلام جدید به فرضیه «وحی، تجربه شخصی نبی است و قابل تعمیم نیست» داده می‌شود، در اینجا جاری است. دو قرینه موجه‌سازِ «اعجاز» و «برهان»، جواز تعمیم را صادر می‌کنند. این ملاک، مربوط به تمام معرفت‌های شهودی است و علت بقاء و گسترش علم عرفان نیز، تلاش موفق صاحبان آن برای برهانی‌سازی عرفان بوده است. عرفان، به‌دلیل تلاش معرفتی و بالخصوص «عملی»، برای کشف وحدت در کثرات و جاری‌ساختن وحدت در کثرات، تناسب حداکثری با «مدل‌سازی» دارد؛ جوهره «مدل‌سازی»، کشف روابط میان اجزاء و متغیرهای یک سیستم است؛ به‌طوری که مجموعه اجزای جدا از هم (کثرت‌زده) را به وحدتِ حداکثری برساند تا تضاعف نیروها سبب حرکت و رشد و تولید خروجی در مدل شود. این عملیات بر اساس شهود موجّه، از عالَم «خزائن»* تا اسفل‌السافلین (عالَم ماده) امتداد می‌یابد و تجلی آخرین لایه آن «علم فقه» است؛ بنابراین «عرفان» بدون «فقه» نمی‌تواند وحدت را در کثرات جاری کند و «فقه» بدون «عرفان» نمی‌تواند کثرات را به وحدت برساند. صراط مستقیم در جمع ظاهر و باطن است و بر همین ملاک، مدل‌سازی نیازمند «فقه»، برای تعیین اجزاء و روابط در فرآیند میان کثرات و نیازمند «عرفان» برای تعیین کیفیت و جهت روابط (با هدف رسیدن به فرآیند بهینه) است. دقت کنید که برای تمدن‌سازی در محیط رقابت فرهنگی، برگ برنده به دست «فرآیندهای بهینه» است.

**غایت عرفان، فناء فی الله و مندک شدن در ذات ربوبی است که ماسوی الله دیده نشود. انسان با این حال، چگونه می‌تواند متغیرات و تکثرات جامعه را درک کند و به مدیریت عینیات خارجی پیچیده‌ای مانند توسعه بپردازد؟**

غایت عرفان، بقاء بالله است که از آن، تعبیر به «سفر چهارم» می‌شود و توصیف آن، «السیر مع الله فی الخلق» است؛ درحالی‌که «فناء فی الله» از «سفر سوم» که سیر فی الله است، شروع می‌شود و سیر در اسماء و صفات الهی است؛ لذا عارف بالله که اسفار اربعه خود را طی کرده است، می‌تواند مجرای جریان علم و اراده الهی در عالم کثرت شود.

**عرفان چگونه می‌تواند با مدل غربیِ توسعه و زندگی بر اساس اصول مدرنیته مقابله کند؟**

جوهره نگرش و تربیت عرفانی، محو «خودیت» و تمایلات و گرایش‌های مبتنی بر «حب ذات» و قرار گرفتن در مجرای تجلی الهی و «حب‌الله» و جاری شدن «اراده‌الله» به جای اراده خود است؛ اما جوهره مدرنیته دقیقاً بالعکس، فعال شدن «تمایلات حداکثری فردی» و کفایت اراده بشر برای زندگی است. بنابراین نگرش و تربیت عرفانی، جوهره مدرنیته را مضمحل می‌سازد و قدرتمندی آن از تمام مؤلفه‌ها و عناصر دیگر علمی و فرهنگی بیشتر است.

**بنیان روشیِ عرفان با روش فقه کاملاً متفاوت است؛ در نتیجه چگونه می‌توان معرفت عرفانی را با معرفت فقهی به وحدت و انسجام رساند تا با هرج و مرج و تشتّت در عرصه مدیریت اجتماعی مواجه نشویم؟**

وحی، با قرار گرفتن در مسیر تنازل به عالم کثرت، لایه‌های معنایی پیدا می‌کند و در نهایت به نازل‌ترین تجلی خود که احکام عملی است، می‌رسد؛ لذا تمام گزاره‌های فقهی دارای لایه‌های معنایی فوقانی هستند که در لایه عقلانی به «فلسفه احکام» معروف شده‌اند و در لایه شهود ملکوتی و تأثیر اعمال بر ملکوت و تأثیر ملکوت بر اعمال، «اسرار الاعمال» یا «علوم باطن» هستند. عرفان، تلاش برای کشف سرچشمه احکام در ملکوت است؛ لذا نسبت به مقاصدالشریعه و مذاق شارع، نظامات دینی و معادلات حاکم بر تشریع و تاثیر اعمال و احکام در نفوس، ایجاد «اِشراف» می‌کند و فقیه عارف که از او در روایات تعبیر به «العالم بالله و بامرالله» می‌شود، مجرای ولایت امر در اجتماع می‌گردد.

***اشاره به آیه شریفه: «إن من شیء إلا عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم».**